

## عشایر گرد

۱- طوایف سنجابی

بقلم آقای محمد گیوان پورمگری

- ۵ -

مالکیت اراضی - در پایان مبحث مربوط بمحل بیلاق و قشلاق سنجابی لازم است این نکته توضیح داده شود که قسمت عمدۀ ایل سنجابی از مالکیت و زمینهای مزروعی متعلق بخود محروم میباشند و در املاک متعلق بمالکین شهری یا خالصه دولت بامر زراعت و گله داری اشتغال دارند.

قسمت عمدۀ مالکین سنجابی از اوایل تشکیل ایل خوانین سنجابی بوده اند و اساس این املاک از زمان مرحوم حسن خان سنجابی و پسر او محمد رحیم خان ( در اواخر سلطنت محمد شاه و اوایل سلطنت ناصرالدین شاه ) نهاده شده است و بر اثر همت و پشت کار و چندین تصادف مساعد توانسته اند املاک زیادی را مالک شوند.

مرحوم علی اکبرخان سردار مقتدر در یادداشت های خود که نسخه آن نزد آقای

دکتر کریم خان بختیار سنجابی موجود است مینویسد : « بختیار خان حتی بقدر

قبریک نفر زمین و ملکی نداشته است و همه وقت در املاک مالکین کرمانشاهان زراعت

میکرده و هر چند تلاش میکند جای چند جفت زمین بخرد برایش ممکن نمی شود

شنیده ام که همیشه میگفته که کاش بقدر جای یکدستگاه خانه و زمین میداشتم

تا اگر میگفتند از این جا بکوچ میگفتم ملکم است در ملک خود ساکنم و کوچ نمی

کنم ولی آرزویش بعمل نیامده فوت کرده است، بعد از بختیارخان حسن خان چند سالی

بدون ملک در املاک مالکین مشغول زراعت بوده و بیشتر در سه تپه قلعه دارابخان

زراعت مینموده و خودش دوجفت گاوداشته است ، البته نیک بختی با هر کسی هم آغوش شود همه چیز باو میدهد . يك سال در صورتیکه بازندگی بسیار کم بوده خرمن گندم وی در سه تپه برکت میکند سیصد خردار گندم از آن خرمن عاید حسین خان و صاحب ملک میشود حسن خان آنچه برای خودش نان و تخم لازم بوده نگاه داشته باقی گندم را بمالکین ماهیدشت بوام میدهد ، آنها هم بتقاوی برعیت میدهند اتفاق می افتد که سال آینده باید سر خرمن گندم قرضی را مالکین ماهیدشت بحسن خان بدهند گندم يك من يك قران و پنج شاهی و گرانی خیلی سختی بوده که هنوز معروف است ، اهالی کرمانشاهان و کردستان و همدان از گرسنگی میمیرند خیلی از صاحب ملک ها در مقابل همان گندم املاک خود را بحسن خان میفروشدند ، حسن خان صاحب چندین دهکده ملک میشود و بواسطه داشتن گندم و دادن تقاوی رعیت و زارع زیادی برایش جمع میشود . املاکش خیلی آباد بوده است ، در سالهای اول املاکی که خریده از اینقرار بوده : دو دهکده چگینی و چهار دهکده خورنه و بابان و کوزران و بندار . در سالهای بعد علی حسن و زالواب و ایردا و عمرو آباد و قباخ تپه و چلبی و بابان عزیز خانی و نوروله و ملکشاه و خیبر و میر عزیز و هشیلان و دو آب و چقاخزان و تیران و قلعه را هم میخورد .

بابان و قلعه عزیز خانی را بعزیز خان و خدا هروت خان و قباخ تپه و چلبی را بعلی اکبر خان پسران مهدیخان و علی حسن را بابراهم خان برادرش و کوزران را بعیدر خان و میر عزیز را بکرمخان و بندار را بخوانین اللهی خانی و سراب تیران را بانظم خان عزیز خان و چقاخزان را بشفیع خان برادر عزیز خان و عمرو آباد را بسفر خان که همه از خوانین سنجایی و بستگان نزدیک او بوده اند بقیمت نازلی میفروشد و بتدریج قیمت را از آنها میگیرد .

املاکی که برای او باقی میماند از اینقرار بوده : بابان و چهار دهکده خورنه و ملکشاه و خیبر و دو دهکده چگینی و زالواب و نوروله و هشیلان یا هشیلان و

جلوگیره و دو آب و بعدها دهات خانیه و گومشتر و شادی آباد را در خاک کردستان میخورد و در صفحه کرمانشاهان اول متمول میشود ۰۰۰۰ .

از همان زمان سایر خوانین سنجایی در این ناحیه کم و بیش دارای املاکی شده اند و عده ای از کدخدایان سنجایی نیز املاکی خریده اند ولی بتدریج قسمتی از این املاک مانند دهات خورنهو باکلانی و دهات بندار و زالواب و شالی آباد از دست خوانین سنجایی خارج شده است چنانکه عده املاکی که فعلاً بطور مالکیت در دست خوانین و کدخدایان سنجایی است زیاد نیست و بیشتر دهات متعلق بمالکین و سرمایه داران شهری است و سنجاییها اغلب رعیت و زارع آنها هستند .

در این ناحیه اصولاً نوع مالکیت اربابی و عمده مالکی است و استثناء آن فقط دو ناحیه عباسوند و برزه و چنار سنجایی است که بترتیب خرده مالکی رعیتی است و بیشتر اراضی متعلق بزارعین سنجایی است و این ترتیب خرده مالکی در میان مردم این دو ناحیه از زمان قدیم متداول بوده و هنوز هم بهمان کیفیت باقیست . بطور خلاصه سنجاییها از لحاظ نداشتن املاک و محل زندگی مستقل مربوط بخودشان چه در ناحیه ییلاق چه در ناحیه قشلاق در زحمت هستند و همین موضوع باعث عدم رشد و توسعه و پیشرفت اصلاحاتی بوده که همواره مورد نظر آنهاست مانند ایجاد و تأسیس مدارس و بیمارستان و سایر اصلاحات ضروری .

در گذشته نظر خوانین سنجایی بر این بود که در محل ییلاقی خود املاکی که دارای وسعت زمین و آب کافی باشد بطور شرکت خریده آنرا بصورت مرکز اجتماع و بازار یا شهر در آورند بطوریکه بیشتر کدخدایان و خوانین در آنجا ساکن شده بایجاد ساختمانهای شهری و فراهم آوردن لوازم بعضی از صنایع ممکنه بپردازند از جمله اماکنی که برای این موضوع در نظر گرفته بودند بندار یا ذایار بود ولی در نتیجه حوادث مختلف و عدم ثبات اوضاع این نقشه و آرزو هیچگاه عملی ننهد .

## تیره‌های پنجابی

بطور کلی طوایف و ایلات مانند يك موجود زنده اجتماعی دارای تواد و نشوء و نما و توسعه و انحطاط و پراکندگی و انقراض اند و سر\* اینکه از طوایف بسیار معروف و بزرگ قدیم که در کتب تاریخی بنام آنها بر میخوریم اکنون نشانی باقی نمانده و



حسین خان سالار ظفر

هر چند وقت طوایف جدیدی پیدا شده همین است که در بین يك طایفه قدیمی تیره‌ای یا خانواده‌ای بتدریج در نتیجه اوضاع و احوال مناسب و مساعد و لیاقت و فعالیت سران و افراد آنها عظمت و قدرت پیدا کرده و طایفه جدیدی تشکیل داده و طوایف قدیمتر در آن مستهلك و مستحیل شده‌اند تا اینکه بنوبه خود از آنها هم دسته‌های

جدیدتری مشعب شده و پس از زمانی آنها نیز در نتیجه ضعف و پیریشانی و پراکندگی جای خود را بطایفه تازه تری داده اند. وضع تشکیل ایل سنجایی هم که ایل نسبتاً جدید و جوانی است بهمین ترتیب بوده است و هیچیک از ایلات و عشایر از این قانون و ناموس مستثنی نبوده اند.



سردار مقتدر سنجایی و اسب مشهورش

سنجاییها نیز مانند سایر ایلات بتیره های مختلف تقسیم میشوند و این تیره ها که طایفه سنجایی از مجموع آنها تشکیل یافته اگرچه همه از یک اصل و منشأ نیستند ولی بمرور زمان مقتضیات زندگی و زمان و مکان آنها را، بدور هم گرد آورده و ایلی متحد تشکیل داده است. سنجاییها بطور کلی دارای سه منشأ میباشند :

اول - تیره هایی که از حدود فارس ظاهراً در زمان سلطنت نادرشاه (بطوریکه سنجاییها از گذشتگان خود روایت میکنند) کوچانده شده اند و عبارتند از خوانین فعلی سنجایی یعنی تیره چالوی که شامل خوانین بختیار و برخوردار و خدا مروت

و الله یارخانی است و همچنین تیره‌هایی که در این کوچ یا مهاجرت همراه و من تبع این خوانین بوده‌اند ایشان نیز عبارتند از قمتی از تیره عباسوند، تیره دولتمند و دستجه، تیره مجریلان، تیره دارخور و بعضی از تیره‌هایی که امروز وجود ندارند و از میان رفته‌اند مانند تیره رهبروند یا باصطلاح محل ریوره ون و تیره بیوه جشنیان. تیره‌های مذکور اغلب از طوایف کرد و لر فارس بوده‌اند و بتدریج باین نواحی مهاجرت کرده بوده‌اند.



ردیف اول از چپ بر است : ۱- حسین خان سالار ظفرسنجایی ۲- قاسم خان سردار ناصرسنجایی ۳- امیر کل زنگنه ۴- مرآة السلطان ۵- علی اکبر خان سردار مقتدر سنجایی ۶- وکیل الملک کرمانشاهی ۷- رشید یاسمی گوران

دوم - تیره‌هایی که از حدود غربی مرزهای فعلی ایران یعنی از خاک کردستان عراق فعلی باین ناحیه آمده‌اند و ایشان را دالیان یا دیالیان می نامند یعنی منسوبین بنهر دیاله که همان رود سیروان در اصطلاح کردان ایران است و عبارتند از طوایف فعلی : صوفی، خسرو، علی ولی، کل کل (بضم هردو کاف) و کاکا و نظکته.

سوم - تیره‌هایی که از نواحی مختلف لرستان مهاجرت کرده اند و عبارتند از تیره های : سیمین وند ، جلیل وند ، سرخکی ، سرخاوند ، باخی و حیران وند که مجموعاً بنام خرده دسته اشتهار یافته اند .  
 خوانین سنجابی بروایت از بدران خویش خود را از خانواده دیالمة فارس و منسوب بدانها میدانند .



قاسم خان سردار ناصر

این طوایف مختلف که بمجموع آنها چنانکه در مقدمه اشاره شد عنوان سنجابی اطلاق شده است سابقاً جزء ابواب جمعی ایل و طایفه زنکنه و سوار و سرباز آنها نیز ضمیمه فوج زنکنه بوده است و شاید عامل اصلی که این عناصر مختلفه الاصل را بهم نزدیک و متصل و آشنا ساخته است ، علاوه بر خویشاوندی و وصلت که بعدها بتدریج صورت گرفته است ، عامل مذهبی بوده است زیرا اساس مذهب تمام طوایف و تیره‌های سنجابی مذهب اهل حق یا باصطلاح محل مذهب طایفه سان بوده است و

تغییراتی که در مذهب آنها حاصل شده و در نتیجه عده‌ای از آنها از قبیل خوانین بمذهب تشیع گرویده‌اند بعدها صورت گرفته است.

سنجاییها تا حدود یکصد و بیست سال قبل طایفه معجزا و مستقلی نبوده‌اند. از زمان حسن خان سنجایی که یکی از اجداد بزرگ خوانین فعلی سنجاییست، و در سطور پیش بمناسبت مالکیت اراضی نامی از وی برده شد، این طایفه توسعه و عنوان و رسمیتی یافته و حکام آن مستقیماً از طرف دولت انتخاب شده‌اند و تا آن تاریخ سنجایی جزء طایفه زنکنه و پس از آن هم چند سالی جزء طایفه گوران بوده سپس طایفه جدا و مستقل گردیده است.

مرحوم علی اکبر خان سردار مقتدر در این باره در یادداشت‌های خود چنین

مینویسد :

«... تا زمان حسن خان ایل سنجایی ایل مستقل نبوده و جزء طایفه زنکنه بوده است. در زمان حکومت میرزا سلیم خان زنکنه میرزا محمد خان برادر میرزا سلیم خان از طرف او حکومت سنجایی شده است و حسن خان هم ریش سفید بوده میرزا محمد خان خیلی طمع کار و جبار و بسیار متکبر و بد اخلاق بود و سنجاییها بکلی از او ناراضی و دلتنگ بوده‌اند در یکی از سالها که میرزا محمد خان زنکنه با تجمل کافی و استعداد کامل بگر مسیر میرود سنجاییها از استعداد وی خوفناک میشوند خدا نظر اسمی از ایل دولت‌مند که بسیار سوار رشیدی بوده مورد غضب حاکم وقت قرار میگیرد.

میرزا محمد خان به حسن خان خیر میدهد که باید خدا نظر را پیش من بیاورید حسن خان هر چه عذر می آورد پذیرفته نمیشود تا اینکه حسن خان بخانه خدا نظر میرود، سران سنجایی جمع میشوند و شور میکنند که عموماً خدا نظر را ببرند نزد میرزا محمد خان اگر از تقصیر وی صرفه نظر کرد فیها و اگر نه میرزا محمد خان را بکشند و عموماً بقرآن برای خدا نظر قسم میخورند. شصت نفر از خوانین و کدخدایان و سوارهای شجاع با خدا نظر میروند، قریب بیست نفر از خوانین و کدخدایان محترم



با حسن خان میان چادر میرزا محمد خان میروند، فوراً بدون احوال بررسی از حسن خان میپرسد که من فرستادم خدا نظر را بیاورد حالا می بینم که با قشونی او را آورده اید.

میرزا محمد خان فراش باشی خود را می خواهد و میگوید بروید خدا نظر را زنجیر کنید خدا نظر هم از ترس سواره ایستاده بوده، فراش باشی باو میگوید پیاده شو، حسن خان و خوانین هم هر چه بطور التماس توسط خدا نظر را میکنند قبول نمی کند. فراش باشی آخر الامر مجبور میشود، حکم میرزا محمد خان را باو ابلاغ میکند و جلو اسب خدا نظر را میگیرد، خدا نظر طیانیچه را از کمر میکشد با طیانیچه مغز فراش باشی را داغان میکند. حسن خان و خوانین و کدخدایان صدای طیانیچه و قیل و قال را میشوند میدانند خدا نظر کار خود را کرده است اینها هم در مجلس با خنجر میرزا محمد خان را میکشند و با این شصت سوار در صورتی که میرزا محمد خان صد نفر سرباز و پنجاه سوار داشته تمام را خلع سلاح مینمایند و تمام چادر و تجمل و اثاثه میرزا محمد خان را بغارت میبرند.

در فصل بهار که ایل باید بییلاق بیاید حسن خان بسنجاییها میگوید میرزا سلیم خان جز من کسی دیگر را خونی برادر خود نمیداند شما عموماً بییلاق بروید من با چند خانوار رعیت شخصی ام در گرمسیر میمانیم. در آن موقع حسن خان چهارپسر داشته و دو دختر و شیرخان از هادر متولد نشده است. میرزا سلیم خان باس اینکه حکومت از وی فوج خواسته است تمام فوج زنکنه را حاضر میکند محرمانه از ایل کلیائی دویست سوار می خواهد همینکه کلیائیها میرسند بدون اینکه کسی خیال او را بفهمد بطرف گرمسیر و بقصد انتقام حرکت میکند. خانه حسن خان در تنگ آب بوده میرزا سلیم خان با اردو بگور گاوان وارد میشود، چند نفر از رعیت های حسن خان که بقصر شیرین میروند باردوی زنکنه بر میخورند و بر میگرددند خبر می آورند که اردوی زیادی وارد گور گاوان شده است. از قضا پشت سر اینها اردو هم بطرف تنگ آب حرکت میکند حسن خان هم فوراً خودش و آقا خان پسرش و محمد رحیم

خان و دو سه سوار دیگر که داشته‌اند بطرف اردو میروند و بزنان خانه هم دستور میدهند که بکوجند و بطرف کوچ بروند. يك فرسخ بیشتر نمی روند بجلو اردو می‌رسند اردو هم یورش بسر آنها میبرد، جنگ گریز میکنند، در جنگ گریز آقاخان پسرش در دست اردوی میرزا سلیم خان کشته میشود. عیال او موسوم بشاهزاده که مادر خدا مروتخان و شیرخان فرزندان کوچک وی بوده است يك جوال پول سفید را که در منزل بوده با طنابی محکم بسته بوسیلهٔ یکنفر از نوکرها برود خانهٔ تنگ آب می‌اندازد و آن سر طناب را میان آب بشاخهٔ درخت خود روی تنگ آب می‌بندد و برمیگردد بخانه، می‌بیند صدای تفنگ خیلی نزدیک می‌آید، بچه‌های خود را با سایر اهل خانه سوار میکنند میفرستد و خودش هم مادیان سواری خود را زین میکند و سوار میشود تمام رمهٔ ایلخی از قاطر و مادیان آنچه داشته جمع میکند و جلو می‌اندازد و خود بمحل کوچ که معروف بشاه کوه است میزند.

حسن خان هم نعلش آقاخان پسر خود را میان شکافهای کوه نزدیک تنگ آب پنهان مینماید و دیگرچندان خودداری در جنگ نمی‌کند، وی هم خود را بطرف شاه کوه میکند و آن شب را در کوه شاه کوه با عیال و اطفال غارت شدهٔ خود و همسایه‌هایش بسر میبرد از شاهزاده خانم می‌رسد که اسباب خانه و پولی داشتیم بغارت رفته است یا خیر میگوید آنچه آلات زنانه داشته‌ایم با خود آورده‌ام و پول را هم پنهان کرده‌ام بعد از پنهان کردن پول بچه‌ها را از جلو فرستادم و خودم هم رمه را جمع آوری کرده و آوردم...

با حال گرسنه آن شب را در شاه کوه میمانند، فردا از کوه سرازیر میشوند خود حسن خان با چند سواری که داشته نزدیک آمده می‌بیند که اردو مراجعت نموده آنچه قابل غارت بوده برده‌اند و باقی که بدریشان نخورده آتش زده‌اند. همینکه مطمئن میشوند که اردو رفته است یکی از سوارها را فرستاده شاهزاده خانم را می‌آورند می‌بینند طناب همانطور بدرخت بسته است جوال پول را که سه هزار تومان بوده از

آب بیرون می آورند، حسن خان میگوید شاهزاده خانم شما مرا زنده کردید و بکلی داغ اولاد را هم فراموش کردم فوراً اهل آبادی را جمع میکند برای هر خانه بدون تفاوت لوازم خانه که بتوان با آن معاش نمود از خانقین میخرند. موقع هم تابستان بوده از نی دو باره کپری بندد چند ماهی تمام اهل آبادی و خودش با همان پول معاش می کنند تا اینکه موقع آخرهای پاییز از گرمسیر می آیند، عموم ایل کمک میکنند تمام آبادی را صاحب سیاه چادر و چیخ میکنند و یک سیاه چادر خوب هم برای خود حسن خان فراهم می آورند با ایل هر کدام بسر محلات خود تقسیم میشوند و دیگر نایب الحکومه زنکته هم نداشته اند و آن سال آسوده و خوش بوده اند. بهار موقع مراجعت بییلاق حسن خان میگوید حالا دیگر میتوانم از تعدیات میرزا سلیم خان جلوگیری نمایم و حکومت اگر همراهی بمن نکند ضدیت هم نمیتواند بکند، اگر میرزا سلیم خان برادرش کشته شده من هم پسرم کشته شده است و بییلاق می آیم، با ایل بییلاق می آیند فوراً یک نفر از طرف خود و تمام سنجابی نزد اسدالله خان رئیس گوران میفرستد که اگر قول بمن بدهد و بما کمک کند که از شر میرزا سلیم خان ایمن باشیم با کمال میل سنجابی را جزء جمع گوران میکنم. اسدالله خان گوران هم کاملاً آنها را مطمئن و بطرف بییلاق حرکت میکند و با مساعدت اسدالله خان خود و ایل سنجابی را از ایل زنکته مجزا نموده و جزء گوران میشوند. دو سال بعد از این مجزا شدن میرزا سلیم خان فوت میکند، حسن خان بغیال می افتد که ایل سنجابی را از گوران هم مجزا نماید و بکلی مستقل شود، با نورمحمد خان زنکته که از فامیل میرزا سلیم خان و بسیار آدم نیک نفسی بوده داخل مذاکره میشود که خون بست کنند. ایشان هم قبول میکنند بیگ زاده خانم دختر خود را برای نورمحمد خان عقد میکنند، نورمحمد خان بعد از این وصلت نهایت همراهی را با حسن خان و سنجابیها میکند با همراهی و مساعدت او و پیشکشی که بحکومت میدهند سنجابی را از گوران مجزا و مستقل مینمایند و خود حسن خان رئیس ایل میشود.